



2017/05/20



سیدهاشم سدید

## افشای رسوائی اتحاد چند انسان بی پرستی!

### قسمت چهارم

#### بخش اول

13- این تصور که مبارزه با حکومت های ترور و وحشت، مانند حکومت های حفیظ الله امین و تره کی و ببرک و نجیب کار آسانی است، یک تصور بسیار بچه گانه خواهد بود. مخالفت و مبارزه با نظام های سیاسی در کل، و مخالفت و مبارزه با رژیم های غیر دیموکراتیک، تمامیت خواه و جنایت پیشه ای که به حقوق، آزادی ها و زندگی انسان ها به قدر توتی هم ارزش و احترام قائل نیستند، بالخاصه مصارف گاهی بسیار سنگینی را در بر دارند.

کشور در اشغال شوروی بود. احزاب اسلامی، یگانه اجزایی بودند، که مورد حمایت جهان مخالف شوروی و رژیم بر سر اقتدار در کابل قرار داشتند و همین احزاب تنها امید برای آزادی کشور از چنگال رژیم ددمنش و حامیان خارجی آن شناخته می شدند.

من میان خوبی نه با اسلام داشتم و نه با مسلمانانی که در تشکیلاتی به نام احزاب جهادی - اسلامی جمع شده بودند. ولی با این هم، آنچه برای من از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بود، آزادی کشور بود. در مقایسه میان افکار من و آزادی کشور همیشه پله دومی سنگین تر است. بنابراین تا زمان برآمدن از افغانستان از هیچ گونه کمک به سه حزب اسلامی مخالف دولت، به خصوص کمک های مالی قابل ملاحظه ای به حزب "حرکت انقلاب اسلامی افغانستان" مربوط مولوی "محمد نبی" دریغ نکردم. در موقع برآمدن از افغانستان کارتی از "حزب اسلامی" دریافت کردم، تا بدون تکلیف از مناطق تحت کنترل و نفوذ مجاهدین عبور کرده بتوانم. در پاکستان و آلمان نیز بنابر همان احساس و برداشتی که از اوضاع داشتم از طریق کارهای فرهنگی با نماینده های مجاهدین در اروپا همکاری داشتم. نوشته های من در "المعروف"، "هجرت"، "الصبح" و... به نشر می رسیدند. در میان این نوشته ها، نوشته هایی هم بودند که از سوء استفاده های مالی احزاب اسلامی در همان زمان به سختی انتقاد می شد - کاری که در آن زمان جرأت خاصی می طلبید!

همه از افکار سیاسی - ایدئولوژیک من اطلاع داشتند. با اینهم به دلیل دو هدف مشترک ما با هم در یک مسیر روان بودیم:

■ یک - دشمن مشترک؛

■ دو - آزادی و استقلال کشور.

باقی مسائل، مسائلی بودند فرعی، که می شد با مرور زمان و در صورت آزادی و بقای کشور، یا آن را به شکلی حل کرد و یا هر کسی به راه خود رفت.

این موضوع را که من با این احزاب: حزب اسلامی، اتحاد اسلامی، جمعیت اسلامی و نمایندگان حزب اسلامی مولوی خالص در اروپا تماس داشته ام و برای سه حزب اولی مقالات و تبصره هائی نوشته ام، همه می دانند و همه می دانند، که دین ما را با هم یک جا نساخته بود. تمام این احزاب می دانستند که پایه افکار مرا افکار سکیولاریستی - سوسیالیستی تشکیل می دهند. وقتی من تا کنون در برابر حرف شما یا در پی یادداشت آقای قیس کبیر به این موضوع تماس نگرفته ام، شما از کجا فهمیدید، که من به اصطلاحی که شما به کار برده اید، به "چارغوک" یا "خاک پالک" افتاده ام؟ به چنین تلاش هائی کسانی دست می یازند، که به انکار یک عمل غیر قابل انکار دست می زنند، مانند شما که از حضور در لاگر شوالبخ، برای این که از داشتن تماس با مرحوم باختری منکر شوید، انکار می کنید و برای تیرئه خود از برادری یاد می کنید، که اصلاً در آن زمان در آلمان نبود!

من چیزی ندارم، که برای پنهان کردن آن به چارغوک بیفتم. چارغوک کسی می کند، که از ترس برملا شدن شخصیت دروغین خویش به هر خس و خاشاکی دست می اندازد!

من از همکاری هائی که با احزاب اسلامی در سال های حاکمیت خلق - پرچم و حضور نیرو های شوروی در افغانستان - چه در داخل کشور و چه در خارج - کرده ام، هیچ پشیمانی ندارم و اگر باز هم چنان شرائطی در افغانستان پیش بیاید، باز هم همان کاری را خواهم کرد، که در آن زمان کرده بودم. ولی اگر باز هم احزاب اسلامی همان کاری را بکنند، که بعد از سقوط رژیم خلق - پرچم نمودند، یعنی کشور را به آتش و خون بکشند، باز هم با ایشان قطع رابطه می کنم و باز هم از ایشان با شدید ترین الفاظ انتقاد می کنم و هر عملی نا شائست شان را تقبیح و محکوم خواهم کرد.

من به عنوان یک انسان مستقل، بدون تعیین خط مشی قبلی و معین برای هر زمان و مکانی، برنامه های سیاسی - مبارزاتی خود را نظر به واقعیت ها و ایجابات لحظه ها مستقلاً تعیین می کنم. استنتاجی که من در آن زمان از اوضاع افغانستان، منطقه و جهان داشتم، این بود که:

**همه سر به سر تن به کشتن دهیم**

**از آن به که کشور به دشمن دهیم**

زیرا، به مصداق این گفته مشهور: "سر اگر زنده باشد، کلاه بسیار است"، اگر کشور مستقل و آزاد و زنده و پاینده باشد، هر خواسته دیگر قابل حصول است و چون وطن نباشد، هیچ چیزی وجود ندارد!  
14- مسعود فارانی به این نظر است که من به تاسی از مجوسیان و یهودان ایرانی دین بزرگ خود را ندانسته تخریب می کنم. یاره ای دیگر از این استاد یاره سرایان بی حیا!

**نکته اول در این باب:**

دینی که شما از آن یاد می کنید، چگونه می تواند دین من باشد، آنهم دین بزرگ من، وقتی شما جماعت مرا بی دین و ملحد می دانید؟

**نکته دوم:**

کسانی که مقاله "زردشت واقعیت یا افسانه"ی مرا - که در پنج بخش تهیه شده بود - خوانده باشند، می دانند که من با چه نیتی این مقاله را نوشته کرده ام!

**نیت اول این بود**، که زردشت، آنگونه که شما، مسعود فارانی، چیزی قبل از نوشتن مقاله من نوشته بودید، افسانه نیست، بلکه واقعیتی بود، که ده ها، شاید صد ها، تاریخ نگار و اندیشمند و عالم شرقی و غربی، هم در زمان حیات زردشت، هم در قرون پیش تر از امروز و هم در زمان ما آن را تأیید نموده اند.

**نیت دوم** طرد این نظر زردشتیان است، که گویا این دین، دین بهتر از سایر ادیان می باشد.

حاصل کلام در این مورد در بخش آخر مقاله مزبور این بود:

"خلص کلام این که موجودیت تاریخی زردشت امری بود که طبق اسناد و مدارک متعدد و تحقیقات مداوم اندیشمندان و محققین نمی توان آن را انکار کرد، اما آئین او را با آن همه سخنان عجیب و غریب و متناقض و دور از عقل، پذیرفتن مهری خواهد بود که انسان بر جبین خرد خویش خواهد زد. اگر تمام محتویات کتاب به ارزیابی گرفته می شد، بدون تردید سخن به حدی زیاد می شد، که نه من قادر به نوشتن آن می شدم و نه خواننده حوصله ای برای خواندن آن می داشت! آنچه را که نوشته شد، من حیث مشتم نمونه خروار بپذیرید!"

حال شما خواننده محترم قضاوت کنید، که انسانی که چنین نظری را در باب دینی ابراز می کند، چطور می تواند آن دین را تأیید کند؟ چطور می تواند با پیروان آن دین همکار باشد و به نفع آن ها تبلیغ کند یا به آن ها یاری برساند؟ تمام بخش های مقاله یاد شده در پورتال وزین افغانستان آزاد - آزاد افغانستان موجود است. بخوانید و قضاوت کنید؛ و اگر لازم دیدید به دروغ پرداز یاوه سرا یک "لعنت" هم نثار نمایید!

همچنان مقاله "پندار نیک را پیشه کنیم"، که از قلم آقای مسعود فارانی در سال 30.9.2008 تراوش نموده است و در آن زردشت را "صالح پیامبر" می خواند، همان زردشتی را که از وجودش چند سال بعد منکر می شود و او را افسانه می داند، بخوانید.

بخش کوچکی از آن مقاله را برای تعیین خصلت "شوروائی" و متغیر آغا صاحب سید مسعود فارانی در زیر نقل می کنم:  
"از درس زرتشت صالح پیامبر\* می آموزیم که: همانطوریکه پندار نیک را مادر کردار نیک و گفتار نیک میدانیم پندار بد را مادر کردار بد و گفتار بد نیز بدانیم."

خوانندگان گرامی متوجه هستند که این شیاد و مار هفت سر چگونه با نقل قولی از یک افغان صاحب نام، آقای فکری سلجوقی، زردشت را - که به پیروی از ایرانیان زرتشت نوشته می کند - به جای صالح پیامبر معرفی می کند و حتی نوشته می کند که قبر او در بلخ می باشد!! یاللعجب! یا خدای عالمیان! یا از آن شوری شور، یا از این بی نمکی!!! وقتی شما حتا قبر او را دیده اید، یا حتا از وجود قبر او در بلخ با چنان اطمینان حرف می زنید، چگونه وجود او را افسانه می خوانید؟!

پایان قسمت چهارم بخش 1

ادامه دارد

بخش های اول و دوم را با کلیک بر لینک های ذیل مطالعه می توانید:

قسمت اول

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid\\_SH/s\\_hachem\\_efshaaye\\_raswaii\\_tshand\\_ensaan\\_behossul.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid_SH/s_hachem_efshaaye_raswaii_tshand_ensaan_behossul.pdf)

قسمت دوم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid\\_SH/s\\_hachem\\_efshaaye\\_raswaii\\_tshand\\_ensaan\\_bay\\_pransip\\_02.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid_SH/s_hachem_efshaaye_raswaii_tshand_ensaan_bay_pransip_02.pdf)

قسمت سوم بهش اول

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid\\_SH/s\\_hachem\\_efshaaye\\_raswaii\\_tshand\\_ensaan\\_3.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid_SH/s_hachem_efshaaye_raswaii_tshand_ensaan_3.pdf)

قسمت سوم بهش دوم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid\\_SH/s\\_hachem\\_efshaaye\\_raswaii\\_tshand\\_ensaan\\_3.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid_SH/s_hachem_efshaaye_raswaii_tshand_ensaan_3.pdf)

